

مفهوم و ملاک های اصطفاء

هنگامه سلطانی و لائشبردی*

چکیده

گزینش و انتخاب برتر از اموری است که هم مورد توجه آفریننده نظام خلقت است و نیز خود انسان که وجودی مختار آفریده شده همواره در حال گزینش است. تاریخ گواه بر این مطلب است که خداوند تعالی در میان انسان ها بعضی را به وحی خویش مخصوص گردانیده و آنها را برای این مهم برگزیده و بر سایر مردم برتری و ترجیح داده است. آیا در قرآن سخنی در این مورد بیان شده است؟ در این صورت چه افرادی را برگزیده و علت و ملاک این گزینش چه بوده است، و به تعبیری دیگر بیان این قانونمندی چگونه است؟

با مراجعه به قرآن کریم و مبین آیات شریفه یعنی: روایات معصومین (ع) و منابع مربوط چنین به نظر می رسد که خواست و اراده الهی اساس و پایه اصلی گزینش است. اما خواست او قانونمند است. علم نامحدود خدای تعالی به بندگان خویش و شناخت افرادی خاص از میان مردم که با دیگران از لحاظ قابلیت و استعداد پذیرش هدایت الهی تفاوت دارند موجب گزینش این افراد گردیده است. وجود اوصاف ویژه در این افراد آن ها را لایق و شایسته این انتخاب نموده است. مهم ترین

* کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران و عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور - واحد تهران.

صفت و خصوصیت این افراد تسلیم محض آنها در برابر خدای متعال بوده است .
خلوص و پاک بودن قنوت و اطاعت ، عبودیت ، ایمان و شکر ملاک های دیگر
گزینش اصلح می باشند .

در قرآن کریم نام برگزیدگان گاه به روشنی و گاه در لفافه آمده است . مصداق
بارز دسته دوم آل محمد(ع) می باشد که جامع صفات نیک و لایق اصطفاء از
سوی خدای تعالی بوده اند .

کلید واژه : اصطفاء ، اصلح ، قنوت ، اسلام ، ایمان ، آل .

درآمد

کنجکاوای انسان و میل به دانستن در او و این باور که دانایان با نادانان مساوی نیستند .
او را به سوی آگاهی بخشی از این جهان ناشناخته سوق داده است . ولی شناخت حقایق و
قوانین و امور جزئی بخش وسیعی از این دنیای ناشناخته ، از طریق کتاب های آسمانی
برای انسان ممکن شده ، به خصوص قرآن کریم که بدون تحریف باقی مانده است . با مرور
قرآن کریم با واژه هایی روبرو می شویم که در ظاهر از نظر معنی تقریباً مشابه یک دیگرند ، به
طوری که اگر آنها را در یک مجموعه و در کنار هم قرار دهیم به مفاهیمی دست می یابیم .
یکی از همین مجموعه واژه ها عبارتند از : «صفو» ، «جبی» ، «خیر» ، «نخب» و کلمات
گرفته شده از اینها که در قرآن کریم به کار رفته اند . آنچه مشترک بین این واژه ها است
معنای گزینش و انتخاب می باشد .

شناخت واژگان

همان طور که اشاره شد واژه های وارد در این موضوع به ظاهر مترادف ولی هر یک
معنای متفاوت و مخصوص خویش را دارند . گرچه در اصل معنا مشترک می باشند .

برای آغاز بحث و آشنایی و روشن نمودن ذهن مخاطب به آیاتی اشاره می گردد : «يَا
مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران ، ۴۲ / ۳) ، و آیه شریفه :
«اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (الشوری ، ۱۳ / ۴۲) ، و آیه شریفه : «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ» (القصص ، ۶۸ / ۲۸) .

واژه صفو

صفو در بیشتر قاموس‌ها و به خصوص «العین» که قدیمی‌ترین فرهنگ لغت می‌باشد به نقیض کدر^۱ معنی شده است. یعنی: صافی، شفافیت و نیز به معنی خالص هر چیزی^۲، برگزیده^۳ و خلوص از هر آمیختگی^۴ آمده است. کلمه‌ای که مورد استفاده است کلمه اصطفاء و اسم مفعول آن می‌باشد که گاه به صورت مفرد-مصطفی- و گاه جمع به کار برده شده است. این کلمه به معنی اختیار و برگزیدن می‌باشد. و نیز به معنی گرفتن و دریافت برگزیده و خوب یک شیء^۵. و گرفتن خالص یک شیء^۶. و او را دوست خالص خود گرفتن^۷. و او را برگزیده و خالص شمردن^۸. و ایجاد خلوص از آمیختگی و ناخالصی^۹. واژه «مصطفی» لقب پیامبر اکرم (ص)^{۱۰} و به معنی برگزیده است^{۱۱} «المصطفون» و «المصطفین» که از همین واژه است؛ به معنی انتخاب شده‌ها^{۱۲} می‌باشد.

اصطفای خداوند نسبت در مورد برخی، گاه رساندن آنها به خلوص از هر آمیختگی است که در غیر آنها وجود دارد و گاه به انتخاب آنها است. و این به فرمان و دانش خداوند است، اگرچه معنی دوم از معنای اول جدا نیست.

تعبیر جالبی که در قاموس‌ها مشاهده شد عبارت «صفو الاهاله» است و منظور چیزهایی مثل سنگ، ریگ، آب، مال و... می‌باشد که حالت افزودنی و زیاد شدن و ریزش دارند و از این‌ها آنچه شفاف و خالص از آمیختگی‌ها و... باشد با واژه «صفو» مشخص می‌شود. این معانی دقیق و کلیدی مشترک در کلمات مجموعه؛ در کلمه اصطفاء نیز وجود دارد. و آنها عبارتند از: ۱. شفافیت، صافی، خلوص، پاک بودن از آمیختگی‌ها و ناخالصی، که معنی اصلی است، حتی معنای گزینش هم، تعبیری دیگر از همین معنای اصلی است. زیرا انسان چیزی یا کسی را برمی‌گزیند که از همانندهای خود خالص‌تر باشد و از ناخالصی‌ها پاک‌تر باشد، مثلاً طلا را از ذرات سنگ آن جدا می‌کنند تا خالص‌تر شود آن وقت طلا را برمی‌گزینند. و در میان طلاها، آن طلایی که عیار آن بالاتر است برگزیده می‌شود، زیرا که خلوص آن بالاتر است. ۲. آنچه حالت افزودنی دارد و زیاد می‌شود... -همان معنایی که ما در اصطفا نیاز داریم-. کلمات دیگر هم خانواده این ریشه نیز در همین معانی مشترک هستند. مثلاً «صفا» خالص دوستی و برادری را گویند. صَفَى: دوست

مخلص و....

پس آنچه در این واژه‌ها مشترک است جدا کردن از سایرین و برگزیدن می باشد. کلمه اصطفاء و سایر مشتقات مثل «مصطفی»، «مصطفین»، «اصطفاک»، «اصطفی» و... به معنی انتخاب خالص و خوب یک شیء یا به تعبیری - به گزینی - می باشد. از شخص پیامبر (ص) یا پیامبران دیگر (ع) در قرآن با عنوان «أصفیاء» نام برده شده است. پس موارد و معانی اصلی ای که در این ریشه و مشتقات آن وجود دارد عبارت است از:

۱. خلوص، پاکی، صافی، شفافیت، جدای از ناخالصی‌ها، ۲. سختی و ناخالصی را در خود راه ندادن، ۳. قابل افزایش و زیاد شدن، ۴. به گزینی یا خالص گزینی.

واژه خیر

از واژه‌های دیگری که با موضوع ارتباط دارد و در قرآن مشتقاتی از آن به کار رفته است واژه «خیر» است. فرهنگ‌ها حدود ۲۴ معنی برای «خیر» و ۶ معنی برای «خیر» آورده‌اند. اگر طبق گفته راغب در مفردات «خیر» را یک مفهوم کلی در نظر بگیریم، یعنی: هر آنچه که همه به آن رغبت کنند، مثل عقل، فضل، معروف، کرم، عزت، فایده، پاک، برگزیده و... و هر چیز سودمند دیگر، پس در مجموعه با این وسعت از واژه‌ها و معانی «خیر» و مشتقات آن معنی کامل و مشترک همین است و در تمام موارد معتبر می باشد. ۱۳

به مال دنیا از آن جهت خیر گفته می شود که مرغوب و مورد میل است، مثل: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا» (البقرة، ۱۸۰/۲)؛ یعنی: اگر مالی بگذارد. به چیز خوب «خیر» گویند، زیرا دل پسند است و آدمی بدان میل می کند. نظیر: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (البقرة، ۲۶۹/۲) چون حکمت مرغوب و دلپسند است به همین خاطر بدان خیر گفته شده است. معنایی که «العین» به عنوان قدیمی ترین قاموس - قرن دوم - آورده: هبه و بخشش است.

به عنوان مثال معانی ای که برای کلمه «خیر» آمده عبارتند از: هبه و بخشش ۱۴، ضد شر، ۱۵ معروف، ۱۶ کرم و عزت ۱۷، مال، ۱۸ دلپسند، ۱۹ مرغوب، ۲۰ تفضیل دادن کسی را بر کس دیگر ۲۱، نعمت، ۲۲ برکت، مزد، اجرت نیک ۲۳ ثواب، اجر، رحمت مثل: «جزاک الله خیراً» ۲۴ اصل، شکل، هیئت ۲۵ خیرالآنام: ۲۶ بهترین مردمان کنایه از حضرت محمد (ص) است. پس معنای مشترک «آنچه دلپسند است و همه بدان میل می کنند» می باشد؛ بعضی

معانی ذکر شده مثل «مال» و «خیل: اسبان» می‌توانند مصادیق خیر باشند به خاطر چیزی که در آنها وجود دارد از سود و...، کلمه «خیر» در بیشتر معانی با «خیر» مشترک است.

کلمه مختار که اسم فاعل و نیز اسم مفعول از مصدر اختیار است به معنی برگزیننده و برگزیده شده می‌باشد. از مصدر «اختیار». ۲۷ فعل‌هایی در قرآن کریم به کار رفته است. اما فعل اختار، یختار، اختیاراً به معانی: ۱. به دلخواه گزینش کردن، ۲. مثل خار- اخترت: برگزیدم- از میان جمعی-، اختیار کردم^{۲۸}، ۳. طلب آنچه خیر است^{۲۹}، ۴. انجام خیر^{۳۰}، ۵. برتری دادن- اخترته علیهم-^{۳۱}؛ ۶. ایجاد خیر «وَلَقَدْ اخْتَرْتَاهُمْ عَلٰی عِلْمٍ» (الدخان، ۴۴/۳۲). ۷. تقدیم و مقدم کردن آنها بر غیر «وَلَقَدْ اخْتَرْتَاهُمْ عَلٰی عِلْمٍ» (الدخان، ۴۴/۳۲).^{۳۳}

در عرف لغت: هو مختار فی کذا، یعنی: برگزیدن و گرفتن چیزی که برگزیننده آن را خیر می‌بیند. و این غیر از معنای آن در کلام است. در این ماده^{۳۴} دو اصل وجود دارد یکی انتخاب و دیگری برتری بر غیر خود. و نیز «خیر» آنچه از بین افراد انتخاب می‌شود و برتری و ترجیح دارد.

واژه جبی

از ریشه «جبی» آنچه در قرآن کریم به کار رفته است؛ هم به صورت فعل می‌باشد، مثل یجیبی، اجتبی، اجتبی و... «جبی»: جمع با قید انتخاب و استخراج از مصادیق است.^{۳۵}

«جَبَّيْتُ الخِرَاجَ»: وقتی مالیات را جمع کردم و آن را از اموال آنها خارج کردم، «جَبَّيْتُ المالَ»: وقتی آن را استخراج کردم و از اموال آن را جمع کردم. خاک اطراف چاه به اعتبار استخراجش از چاه و جمع کردن آن در کناری «جبی» گفته می‌شود.

«اجتباء» هم معنای «جبی» است به اضافه این که خصوصیت این صیغه یعنی: افتعال را نیز دارد، یعنی: دقت و امتیاز خاص و اختیار. «اجتباء» یعنی: اختیار و انتخاب و معنی جمع در اینجا در مقابل طرد- دور کردن- و فرق- جدا کردن- است. کلمات دیگر این مجموعه نیز به نوعی معنای جمع کردن را در خود دارند، مثلاً جابیه- حوض- چیزی که جمع کننده است یا گروهی از مردم که دور هم جمع شده‌اند.

اما کلمه اجتباء، به معنای این است: وقتی آن را برای خود جمع می‌کنی و سپس او را انتخاب می‌کنی، وقتی شخصی شخص دیگر را به خود نزدیک آورد و نزدیک گرداند و از

نزدیکان و خاصه خود قرار دهد، گویی میان خود و او را جمع کرده است. ۳۶ در «اجتباء» آمده است: خداوند پیامبر یا دیگران را که برگزیده است و ویژه فیض و بخشش الهی گردانید که گونه گون نعمت‌ها بدون رنج برایش فراهم آید (و جمع شود) و این ویژگی برای انبیاء و بعضی مقربین از صدیقین و شهدا است. ۳۷ اجتباء: اصطفا؛ ۳۸ برگزید او را.

نتیجه بررسی لغوی

معنای مشترک در ریشه «صفو» و مشتقات آن، شفافیت و صاف و خالص بودن و جدا بودن از آمیختگی هاست و حتی در کلماتی نظیر «اصطفاء» نیز که به معنای گزینش آورده شده؛ در مورد چیزی به کار می‌رود که دارای خصوصیتی برتر است و به همین خاطر از امثال خود جدا و انتخاب شده است و این خود نوعی جدا کردن از آمیختگی هاست. مصادیق آن مانند: جدا کردن دوست خالص، سنگی که صاف و جدای از ناخالصی هاست، شتر پرشیر «صفی»، گزیده مال «صفی» و...، واژه «اصطفاء» به معنی: خالص یک شیء را انتخاب کردن و خوب آن را جدا کردن - به گزینی - و ایجاد خلوص و تداوم و کمک به ادامه این خلوص از جانب خداوند از معانی دیگر آن می‌باشد.

اما «خیر» با واژه‌های متعدد و معانی متنوع برای هر واژه که مجموعه‌ای بزرگ را تشکیل می‌دهند در این معنی مشترک اند: آن چیزی که همه بدان رغبت می‌کنند؛ مانند: عقل، فضل و... و هر چیز سودمند دیگر. آنچه در بقیه موارد در قاموس‌ها آورده شده مصادیق آن می‌باشد، مانند: هبه و بخشش، معروف، کرم و فایده... چیزهایی هستند که همه بدانها رو می‌کنند. «اختیار» برگزیدن و انتخاب است، از این جهت که شیء برگزیده نسبت به برگزیننده مرغوب و دلپسند است. و «جبی» جمع کردن با قید انتخاب و استخراج از مصادیق است. «اجتباء» معنای جبی به اضافه خصوصیت این صیغه که دلالت بر دقت و امتیاز خاص و اختیار و انتخاب می‌کند به آن افزوده می‌شود.

قانونمندی اصطفا

در نگاه اول به قرآن کریم با گروهی از آیات روبرو می‌شویم که در بردارنده و نمایانگر قوانین و ضابطه‌هایی کلی می‌باشند و بی‌گمان پرسش‌هایی را در ذهن انسان بر می‌انگیزند،

به نظر می‌رسد همین کلی بودن موجب ایجاد این پرسش‌ها شده است. این سلسله آیات، در رابطه با اراده و خواست خداوند متعال است که در امور جهان جاری است و بر همه چیز و همه کس حاکم است. در ابتدا به نظر می‌رسد در این آیات از خواست خداوند به صورت تنها عامل برای انجام کلیه امور جهان سخن رفته است از سوی دیگر خداوند برای همه کارها سنت‌هایی قرار داده که هر یک در مجرای خود جریان دارد و قوانینی بر این جهان حاکم است.

خواست و اراده الهی: در آیاتی از قرآن مشاهده می‌کنیم که از عوامل و عناصری نام برده شده است که در عالم نقش اصلی و بنیادین ایفا می‌کنند، و عامل ایجاد و افاضه آنها را خداوند دانسته است مانند: خلقت و آفرینش، هدایت، گمراهی، رحمت، فضل و برتری، ملک و حکومت، عزت، ذلت، حکمت، رزق، بسط رزق، تنگی و محدودیت رزق، رسالت، فرستادن فرشته‌ها بر اشخاص - ایجاد ارتباط خاص با بعضی بندگان -، انتخاب بعضی افراد، ... هر یک از این موارد توجه و عنایت خاص خداوند را می‌طلبد. و نیز در ضمن آیات مربوطه معنای انتخاب خداوند نهفته است. ۳۹

آفرینش و انتخاب: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (القصص، ۲۸/۶۸)؛ پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند. ولی ایشان را توان اختیار نیست. منزّه است خدا و از آنچه [با او] شریک می‌سازند برتر است. **هدایت:** «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» (النحل، ۱۶/۹)؛ و بر خداست راهنمایی به راه راست و از میان آنها است راهی کج و اگر می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد.

اگر خداوند متعال از انسان‌ها عمل و ترک عملی را بخواهد، دیگر در مورد خواست او اختیار ندارند تا بتوانند آنچه خواستند برای خودشان اختیار کنند. اما خواست و مشیت خداوند دارای ضابطه و قانون است و حکمت دارد.

قانونمندی اراده الهی: در آیاتی که ذکر شد واژه‌هایی قرار دارد که مانند نشانه ما را به این مطلب رهنمون می‌سازد که: خواست خداوند دارای ضابطه و قانون است. این واژه‌های کلیدی از صفات خداوند متعال است و بیانگر قانونمندی اراده الهی می‌تواند باشد و این که افعال خداوند بیهوده و بی‌هدف نیست.

علم خداوند: آیه شریفه: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (الانعام، ۶/۱۲۴)؛ و آیه: «وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (الاسراء، ۱۷/۵۵)؛ و آیه ۳ سوره آل عمران.

حکمت خداوند و بلندمرتبه بودن او: آیه شریفه: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآيَاتِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» (الشورى، ۴۲/۵۱).

لطف خداوند و قدرت او: آیه شریفه: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ» (الشورى، ۴۲/۱۹).

منت گذاشتن او: آیه شریفه: «وَيَكُنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا» (القصص، ۲۸/۸۲).

این آیات و بسیاری آیات مشابه از مصادیق و موارد گزینش خداوند تعالی است که بعضی افراد یا گروه‌ها را برگزیده و نعمت‌ها و موهبت‌هایی را به آنها اختصاص داده است تا اهداف خاص خود را در این دنیا دنبال کند.

رابطه دوطرفه گزینش

در این جا یک رابطه دوطرفه وجود دارد، همان‌طور که خداوند متعال از روی علم، حکمت، رحمت و... بندگان خویش را مورد عنایت قرار می‌دهد، ولی این عنایات شامل حال هر کسی نمی‌شود. ولی از سویی دیگر نکات و معیارهایی در همین آیات که مفاهیم کلی را بیان می‌کنند وجود دارد بدون این که از مصداقی خاص نام برده شود مانند: عبد بودن، بازگشت به سوی خدای تعالی و پشیمانی، ایمان، اطمینان قلبی به خداوند متعال، نیکوکار بودن، خواستن و طلب کردن، شایستگی پذیرش انواع نعمت‌ها، فروتنی، فرمانبرداری - خضوع و خشوع - و شکر و... .

انابه و توبه و بازگشت به سوی خداوند معیاری کلی است، شخصی که دارای این صفت باشد مورد توجه خداوند تعالی قرار می‌گیرد تا از نعمت هدایت او بهره‌مند گردد.

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (الشورى، ۴۲/۱۳).

معیار شکر یکی دیگر از معیارهاست که جهت تفضل و برتری دادن و بخشش الهی

طرح گردیده است. «إِنَّ اللَّهَ لَدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (غافر، ۴۰/۶۱).
بالاخره در آیاتی که یاد شد ملاک‌هایی به طور کلی مطرح شد بدون آن که نامی از فرد
یا گروه خاصی برده شود که خداوند آنها را انتخاب نموده باشد. در آیات دیگری این ملاک‌ها
و مبنایی با ذکر نام‌های خاص از فرد یا افراد یا گروه‌ها آمده است.

ملاک‌های گزینش

خداوند کمال محض است و آفرینش و رسانیدن رحمت و انواع نعمت‌ها به موجودات
لازمه صفات ذاتی اوست. او می‌خواهد که انسان نیز به کمال خود برسد.

در یافت رحمت از جانب خداوند احتیاج به ظرفیت و شرایط ویژه‌ای در انسان
دارد. انسان موجودی است که در سایه اختیار و انتخاب آگاهانه و مستمر چنین ظرفیتی را
در خود ایجاد می‌کند تا بتواند استحقاق پذیرش موهبت‌های مخصوص را داشته باشد.

به طور حتم خداوند از میان انسان‌ها افرادی را برای اموری خاص برگزیده است. در
مردم هر عصری یا در طی قرون مختلف افرادی پا به عرصه وجود گذارده‌اند که نه تنها نام
آنها هنوز در تاریخ مانده است بلکه سرنوشت امت یا امت‌های پس از خود را تا چندین
قرن دچار تحول ساخته و الگوها و اسوه‌هایی برای دیگران گردیده‌اند و بدون آن که سرمایه
ای در این راه خرج کنند و با هزاران دستاویز و نیرنگ بخواهند مردم را به سوی خود جذب
کنند تا نامی از آنها در طول تاریخ بماند، محبوب زمینی انسان‌ها گردیدند.

می‌دانیم بیشتر آنها افرادی بودند که سرمایه شان عصبایی، زنبیلی و... و زندگی شان
بسیار ساده بوده است و در برابر افرادی زورگو چون «فرعون» «شداد»، «نمرود» و... قرار
داشته‌اند غالباً درس ناخوانده و استاد ندیده و گاه یتیم بوده‌اند. با این همه آن‌چنان ارتباطی
معنوی با خدای خویش پیدا می‌کنند. مگر آنها دارای چه خصوصیتی بوده‌اند که چنین
اعجازی آفریده‌اند؟

پاسخ این است که انسان بر فطرت خداخواهی و خداجویی آفریده شده است و
پیامبران و سایر برگزیدگان الهی، خود در جهت این فطرت پاک هستند و انسان‌ها را نیز
بدان می‌خوانند و خداوند به آنها و خصوصیات و اخلاق آنها آگاه بوده است و آنها را بر
بسیاری برتری داده است «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (الاسراء، ۱۷/۷۰) و نیز

آیات: (الاسراء، ۱۷/۵۵؛ النمل، ۲۷/۱۵) و این چنین آنها را به مقام بعثت، امامت و... گماشت. آنچه از ملاک های گزینش در آیات قرآن کریم ذکر گردیده است عبارتند از: سربلندی در ابتلاء و امتحان، اخلاص، امر به معروف و نهی از منکر، کثرت رجوع به خدا-بندگان اوآب-، احسان، بی توقعی، اسلام، ایمان، عبودیت، حنیف بودن، قنوت و اطاعت-قانتین-، دعا، شکر، صبر، پاکدامنی و عفت، صدق، صلاح، اینها خصوصیات است که به صراحت و روشنی در کنار موضوع گزینش این افراد در آیات شریفه مطرح شده است و به طور مستقیم به انتخاب آنها از سوی خداوند مربوط می شود. اما اوصاف نیک دیگری از این برگزیدگان در قرآن کریم ذکر گردیده که در ارتباط مستقیم با گزینش آنها از سوی خداوند نبوده و بسیاری به پس از اصطفاء آنها برمی گردد و یا خداوند این صفات آنها را به خود نسبت داده است. مانند: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (آل عمران، ۳/۱۵۹)؛ ای پیامبر به سبب رحمتی از جانب خداوند چنان نرم و مهربان گشته ای و اگر تندخو، خشن و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند...».

اسلام و ایمان: اسلام و کلمه تسلیم و استسلام هر سه دارای یک معنی می باشند و آن این است که کسی و یا چیزی در برابر کس دیگر طوری باشد که هرگز او را نافرمانی نکند و او را از خود دور نسازد.

اسلام انسان در برابر خداوند تعالی، پذیرش و تسلیم اوست به هر سرنوشتی که خداوند برایش قرار داده است؛ چه سرنوشت تکوینی، از قضا و قدر و چه تشریحی از اوامر و نواهی. ۴۰ نسبت به میزان تسلیم انسان ها درجات و طبقات آنها متفاوت است. اسلام و ایمان مراتبی دارد. از امیرالمؤمنین علی (ع) در این زمینه آمده است: «نسبتی برای اسلام بیان کنم که کسی جز من نکرده باشد و پس از من هم کسی جز بمانند من بیان نکند. اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق و تصدیق همان اقرار و اقرار همان عمل و عمل همان اداء. مؤمن دینش را از رأیش نگرفته بلکه از جانب پروردگارش آمده و از او گرفته است. ۴۱»

عبودیت

در بعضی آیات شریفه، قرآن کریم در کنار بیان گزینش و انتخاب بعضی افراد یا امت ها به اهمیت این ملاک و مبنا به عنوان یکی از مبانی اصلی گزینش اذعان دارد. ۴۲

کلمه «عبد» برای رساندن مفهوم تسلیم بودن یک فرد یا افرادی در مقابل خداوند متعال است. ملاک عبد بودن می تواند به عنوان زیر مجموعه ای از ملاک اسلام قرار بگیرد.

اسوه های تسلیم: ابراهیم (ع) از مصادیق برگزیدگان است، زمانی که پروردگارش به او گفت: اسلام بیاور گفت من تسلیم رب العالمین هستم. ۴۳ پس رسیدن به مقام «اصطفاء» با رسیدن به مقام اسلام است. ابراهیم (ع) نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه او حنیف و مسلمان بود. ۴۴ او بر طریقه مستقیم و معتدلی بود که از افراط و تفریط خالی است «حنیف» و منقاد و مطیع در برابر اوامر و نواهی خدای تعالی است «مسلم». ۴۵ او بر طریق فطرت مسلم بود و از مشرکین نبود. ۴۶ و ابراهیم فرزندانش ۴۷ را نیز به توحید و اسلام سفارش نمود و یعقوب نیز به فرزندانش در مورد اسلام سفارش کرد ۴۸ که خداوند این دین را برای شما برگزیده است تا جایی که ابراهیم و اسمعیل (ع) از خدا می خواهند که آن دو را مسلمان قرار دهد و نیز از خداوند می خواهند که امتی مسلمان از ذریه آنها قرار بدهد. ۴۹

اخلاص: اخلاص، یعنی: پاکی و صفا و پاک شدن از ناخالصی ها و ناپاکی ها، ۵۰ و شیء خالص آن شیء است که در آن هیچ گونه شائبه مادی و معنوی نباشد. ۵۱ در معارف الهی اخلاص، یعنی: این که بنده خود را برای خدایش خالص کند.

در قرآن کریم هر جا که واژه های مخلص یا مخلصین - به کسر لام - به کار برده شده، سخن از خالص کردن است، آن هم خالص کردن دین، یعنی: یا شخص می گوید: دارم دین خود را خالص می کنم، یا از سوی خداوند به فردی امر شده است که دین خود را خالص کند.

در مورد مخلص یا مخلصین - به فتح لام - اول: این که همه جا با موصوف «عباد» به کار رفته اند. و دوم: این که آنها عبادی هستند که مخصوص خداوند و ملک اختصاصی اویند «عباد الله» یا «عبادک المخلصین»: یک بار با واژه مخلص از حضرت موسی (ع) یاد شده است؛ سوره مریم آیه ۵۱، و یک بار با واژه مخلصین، حضرت یوسف (ع) مورد نظر است سوره یوسف آیه ۲۴، نکته مهمی که مشاهده می شود این که در بیشتر این آیات بندگان مخلص از یک حکم کلی استثنا شده اند و این بیانگر امتیازات و برتری های مخلصین نسبت به سایر مردم است.

مبانی مترادف با اخلاص: در روایات آمده است که معصوم (ع) «حنیف» و «مسلم» را به «خالص» و «مخلص» معنی کرده اند. ۵۲ زیرا حنیف به معنی طریقه مستقیم و معتدلی

است که از افراط و تفریط خالی باشد و «مسلم» به معنی منقاد و مطیع در برابر اوامر و نواهی خدای تعالی است و این به معنی مخلص - کسی که غیرخدا در او راه ندارد - نزدیک و تقریباً یکی است.

قلب سلیم: قلب سلیم: از ملاک‌ها و مبانی برگزیدگان در قرآن کریم به شمار می‌آید. از جمله در مورد حضرت ابراهیم (ع) با این خصوصیت یاد شده است و به همین خاطر خداوند او را پیرو نوح دانست. «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ* إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (الصافات، ۳۷/ ۸۳ و ۸۴). قلب سلیم طبق آنچه در روایات آمده یعنی این که: قلب و دل سالم باشد و کسی جز خدا در قلب بنده نباشد. ۵۳

حنفیت: از ملاک‌های دیگر در قرآن کریم در ارتباط با گزینش ملاک حنفیت است. از پیامبران الهی (ع) و نزدیکان درگاه ربوبی افرادی با توجه به این خصوصیت و ویژگی برگزیده شده‌اند. «حنیف» از «حَنَفٌ» به معنی اعراض و دوری از گمراهی و میل به استقامت است. همان‌طور که «جَنَفٌ» یعنی دوری از استقامت و میل به گمراهی ۵۴ از روایات وارده در این رابطه از امام صادق (ع) است که در آن حنفیت به همان اسلام معنی شده است. ۵۵ حنیف؛ یعنی: مایل از هر دین باطل به دین حق. ۵۶

در قرآن کریم آیه ۱۳۵ سوره بقره و آیه ۱۲۳ سوره نحل، حنیف بودن ابراهیم (ع) را در برابر و مقابل مشرک نبودن او، و بیزاری او از شرک قرار داده است. آیین ابراهیم (ع) معتدل است و انحراف ندارد، بلکه هماهنگ و مطابق فطرت پاک و انسانی اوست که خدا آفریده است و خداوند به پیامبر (ص) امر به تبعیت و پیروی از این آیین می‌کند، دین حنیف ابراهیم (ع) و آیین توحیدی او، که این همان روشن‌ترین راه و محکم‌ترین آن است. ۵۷

سیر و حرکت توحیدی ابراهیم (ع) ابتدا از دل او آغاز شد و فرمود: من افول کنندگان را دوست نمی‌دارم «لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ» (الأنعام، ۷۶/۶)، و با این جمله علاقه و دل‌بستگی خود را به غیرخدا نفی نمود و به دیگران گفت که پرستش غیرخدا گمراهی است. و در پایان صریحاً بیزاری خود را اعلام نمود و آنگاه روی به سوی آن کسی نمود که او را آفریده است. و این توحید تام است و این مطابق با فطرت است. و این همان دعوت بشر به دین اسلام یعنی: به خضوع در برابر حق تعالی است و این همان صراط مستقیم است، زیرا که بر فطرت استوار است. ۵۸

شکر: شکر، اظهار نعمت است، ۵۹ هم در اعتقاد و هم با زبان و نیز با عمل کردن

می توان آن را ظاهر نمود... شکر در برابر کفر است زیرا کفر یعنی: پنهان کردن نعمت و سرپوش روی آن نهادن.

رابطه شکر و اخلاص: از بیان آیات و قرار دادن آنها در کنار هم چنین استنباط می شود که شاکران همان مخلصین برای خدای هستند، آنجا که شیطان قسم خورد: «به عزتت سوگند که همه آنها را گمراه خواهم کرد مگر بندگان که مخلص باشند» (ص، ۳۸/۸۱ و ۸۲). و نیز آنجا که گفت: «به خاطر این که مرا گمراه کردی بر سر راه مستقیمی که تو برای بشر ترسیم نموده ای می نشینم، ... به طوری که بیشتر آنها را شاکر نیایی» (الاعراف، ۱۶/۷ و ۱۷). در این دو آیه «لا تجدد»، [نمی یابی] به منزله استثنا «الا عبادك»؛ [مگر بندگان] می باشد و کلمه «شاکرین» به جای کلمه «مخلصین» است. این یعنی: شاکرین همان مخلصین هستند که شیطان در آنان بهره ای ندارد. ۶۰ و تنها کار و کید او این است که مقام ربوبیت خدا از یاد بندگان بیرون ببرد و به سوی معصیت دعوت کند و ساحت مخلصین و شاکرین عالی تر از این است.

اسوه های شکر: از میان برگزیدگان در قرآن کریم گاه به روشنی و گاه در لفافه بعضی را با وصف شاکر و بعضی شکور^{۶۱} نام برده است. از نوح^(ع) ۶۲، ابراهیم^{۶۳}، سلیمان^{۶۴}، به عنوان عبد شکور در قرآن نام برده شده است. یوسف^(ع) نیز در زمره شاکران است. از ابی جعفر^(ع) روایت شده که فرمود: «نوح عبد شکور نامیده شده، زیرا او هنگامی که شب می کرد یا صبح می کرد می گفت: خدایا من گواهی می دهم که هر آنچه در شبانه روز در نعمت یا سلامتی در دین یا دنیا هستم از توست. تو یگانه ای هستی بی شریک. حمد و شکر تو به خاطر آن نعمت ها بر من واجب است تا راضی شوی و بعد از رضایت تو باز هم رضایت تو» ۶۵.

امام باقر^(ع) فرمود: «رسول خدا (ص) نزد عایشه بود. او به پیغمبر (ص) گفت: ای رسول خدا چرا خودت را به رنج می اندازی، با آنکه خدا گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است؟ فرمود: ای عایشه، آیا من بنده سپاسگزار خدا نباشم...».

سربلندی در ابتلا و امتحان: خداوند می خواهد انسان بر فطرت پاک خود باقی بماند و در این مسیر راه کمال را طی کند. اما همه انسان ها بر این فطرت پاک باقی نمی مانند. خداوند به باطن انسان ها آگاه است ولی باید خود انسان ها نیز خود را بشناسند بنابراین

می‌آزماید تا خالص از ناخالص جدا شود و همه را محک می‌زند، آنگاه خالص را بر می‌گزیند.

اثر این امتحان این است که صفات باطنی او از قبیل اطاعت، شجاعت، سخاوت، عفت، علم، مقدار وفا و... را ظاهر می‌سازد. بنابراین امتحان از طریق عمل صورت می‌گیرد نه گفتار «آیا مردم پندارند که تنها با گفتن آنکه ما ایمان آورده‌ایم رها شده و هیچ امتحان نمی‌شوند؟! (العنکبوت، ۲/۲۹). ولی آنچه روشن است سطح و درجه امتحان در افراد مختلف متفاوت است. و نسبت به درجه ایمان و ظرفیت آنها تغییر می‌کند و برای پیامبران به مراتب سخت‌تر و شدیدتر است.

هر که در این دهر مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند
آزمایشات و ابتلائات گوناگون از برگزیدگان در برابر نعمت یا گرفتاری، نداشتن فرزند و آرزوی داشتن آن تا دوران پیری و تحمل تهمت‌ها و حرف‌های مردم، سر بریدن فرزند؛ حضرت ابراهیم (ع) دوری از وطن؛ حضرت موسی (ع) و... و نمونه‌های فراوان دیگر که در مورد اینها صورت گرفته؛ نشان از همین مطلب است و همه آنها سر بلند از امتحان بیرون آمدند و نزد خداوند به مقام و جایگاهی والا دست یافتند.

امربه معروف و نهی از منکر: ملاک دیگر گزینش از سوی خداوند همین امر به معروف و نهی از منکر است. قرآن در آیه شریفه: ۱۱۰ از سوره آل عمران مؤمنین از این امت را مورد خطاب قرار داده و آنها را در میان عموم بشریت بهترین امت خوانده است. و در آیه: ۱۵۷ از سوره اعراف پیامبر (ص) مصداق دیگر این ویژگی است که با این دو صفت - امر به معروف و نهی از منکر - حتی در کتب عهدین از او یاد شده است.

کثرت رجوع به خدا: از افرادی که در قرآن از آنها ستایش و تمجید شده و پس از آن به این نکته تصریح شده که آنها نزد خداوند از برگزیدگان و نیکان هستند اوآیین می‌باشند. «اوآب» اسم مبالغه از «اوب» به معنای رجوع و به معنای بسیاری رجوع به سوی پروردگار است. خدای تعالی سرگذشت جمعی از بندگان اوآب خود را در سوره «ص» آورده است که همواره در هنگام هجوم حوادث ناملایم، به خدا مراجعه می‌کردند. از جمله حضرت داود (ع) ۶۶، و آنگاه نام نه تن از پیامبران گرامی خود را بیان نموده است که صفت اوآب در بعضی به صراحت بیان شده و در بقیه از مضمون آیات به دست

می آید که عبارتند از: داود (ع)، سلیمان (ع)، ایوب (ع)، ابراهیم (ع)، اسحاق (ع)، یعقوب (ع)، اسماعیل (ع)، الیسع (ع)، ذوالکفل (ع). به قرینه آیات ۶۷ از موارد رجوع به سوی خدا «تسبیح» است. داود و کوه‌ها و پرندگان، بسیار با تسبیح به سوی ما رجوع می کردند «وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ» (ص، ۱۹/۳۸). او در تسبیح خدای تعالی مردی نیرومند بود و خدا را تسبیح می کرد و کوه‌ها و مرغان هم با او هم صدا می شدند او آوآب است؛ یعنی: بسیار بر خدا رجوع می کند به خصوص پس از امتحان‌هایی که خداوند از او انجام داد.

حضرت سلیمان (ع) نیز نمونه‌ای از آوآبین است، «وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص، ۳۸/۳۰)؛ برای او نیز تقرب و سرانجام نیک نزد خداوند است.

ایوب نبی (ع)، «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص، ۴۴/۳۸)، و پیامبران دیگر از ابراهیم (ع)، اسحق (ع)، یعقوب (ع)، اسماعیل (ع)، ذوالکفل (ع)، یسع (ع) از پیامبرانی هستند که از نیکان و برگزیدگان شمرده شده و دارای ویژگی رجوع پی در پی به خدا می باشند.

صاحب تفسیر المیزان همه را از آوآبین می داند شاید به خاطر این که اینها نیز در ردیف و همراه با پیامبران قبلی هستند که با این وصف از آنها نام برده شده بود و تعریفی که از اینها می کند با آنها مشترک و یکی است: «كُلُّ مَنْ الْاِخْيَارِ». ۶۸

احسان و محسنین: احسان از ریشه «حَسَن» به معنی زیبایی و نیکویی است. «احسان» یعنی زیباسازی. «احسن الخالقین» یعنی: زیباترین آفرینش‌ها آن که زیباترین موجود را آفرید زیرا زیبایی و درک زیبایی تنها با انسان است اگر انسان نباشد، زیبایی معنا ندارد.

«احسان» عبارت است از انجام دادن هر عملی به وجه حسن و بدون عیب هم از جهت استقامت و ثبات و هم از جهت این که جز برای خدا نبوده باشد. ۶۹

«محسن» اگر در ارتباط با انسان باشد، به معنی نیکوکار به انسان‌هاست و اگر در ارتباط با خدای تعالی است، یعنی: استقامت و تحمل در راه خدا. ۷۰

شرایط احسان: احسان به مردم اگر برای خدا نباشد، نزد خدا هیچ ارزشی ندارد احسان به مردم زمانی در نزد خدا دارای منزلت است که برای رضای او انجام شده باشد.

جایگاه احسان و محسنین در قرآن: در آیه ۱۳۴ از سوره آل عمران بیان شده است که محسنین کسانی هستند که: الف: در حال وسعت و فراخی و نیز تنگ دستی انفاق می کنند. ب: خشم و غضب خود را فرو می نشانند. ج: از بدی مردم می گذرند و خدا آنها را دوست می دارد.

نکات قابل توجه در قرآن کریم در رابطه با محسنین : ۱. امر به احسان از سوی خداوند . ۷۱
 ۲. امر به احسان در کنار امر به عدل آمده است . ۳۷۲. پاداش احسان و نیکی تنها نیکی
 کردن است . ۴۷۳. در آیتی - ۵ آیه - امر به احسان به والدین شده است در کنار عبادت خداوند . ۷۴
 ۵. خداوند محسنین را دوست دارد . ۶. محسن بودن در کنار تسلیم در برابر خداوند و
 روبه سوی خداوند داشتن یا در کنار تقوا مکمل خوبی برای جایگاه قرب نزد پروردگار
 است . ۷۷۵. خداوند به محسنین پاداش می دهد و اجر آنها را ضایع نمی کند و نیز به آنها
 بشارت می دهد . ۷۶

از اسوه های احسان که در قرآن کریم از آنها نام برده شده حضرت ابراهیم (ع)،
 یوسف (ع)، ۷۷ و نوح (ع) . ۷۸

بی توقع بودن : از ویژگی های مشترک در برگزیدگان که خداوند در قرآن کریم از آن یاد
 نموده است ، بی توقعی و عدم چشم داشت این بزرگواران از مردم و قوم خویش بوده
 است . (... فَمَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ) (یونس ، ۱۰/۷۲؛ الشعراء ، ۲۶/۱۰۹ و ۱۲۷) .
 به طور حتم خداوند کسانی را بر می گزیند که درباره خود فکر نمی کنند . سرنوشت
 دیگران برای آنها مهم است و بنابراین توقعی از دیگران ندارند . ۷۹

در سوره «شعراء» از قول پیامبران برگزیده الهی ، نوح (ع) ، هود (ع) ، صالح (ع) ، لوط (ع)
 و شعیب (ع) نیز همین سخن آورده شده است . از جمله کسانی که دارای این خصوصیت
 است صاحب داستان «یس» می باشد که در روایات از او به حبیب نجّار یاد شده است ، تا
 جایی که او مانند سایر شهدا در بهشت درآمد . ۸۰

دعا و ارتباط با گزینش : کلمه «دعا» به معنای این است که دعاکننده نظر دعا شده را به
 سوی خود جلب کند . ۸۱ از رسول خدا (ص) روایت شده که خدا به یکی از پیامبرانش وحی
 فرستاد که «به عزت و جلالم سوگند ، آرزوی هر آرزومندی را که به غیر از من امید بندد
 مبدل به ناامیدی می کنم و جامه ذلت در میان مردم بر تنش می پوشانم و از گشایش و
 فضل خود دور می کنم . آیا بنده بنده من باشد و در شداؤدش به غیر من امید ببندد؟ با اینکه
 شداؤد همه به دست من است و آیا به غیر من امیدوار شود...» . ۸۲

خداوند از پیامبران الهی (ع) و نیز دیگر برگزیدگان و نمونه هایی از ادعیه خالصانه آنها
 را که خداوند اجابت فرموده در قرآن کریم یاد نموده است . از آیات و روایات چنین برداشت

می شود که از عواملی که در قرارداد رسالت در بعضی از پیامبران از سوی خدای تعالی مؤثر بوده، دعای پدران یا مادران آنها بوده است، زیرا آنها افرادی مؤمن و صالح بوده و دعاهای آنها خالصانه، از روی تواضع و ادب کامل بوده و بنابراین شرایط استجاب را داشته است و خداوند از فضل خود بیش از آنچه می خواهند به آنها می دهد (الشوری، ۲۶/۴۲).

دعای ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) نمونه بارز این گونه دعاهاست: «پروردگارا در میان ایشان پیامبری از خودشان برانگیز تا...» (البقره، ۱۲۹/۲).

در روایات آمده است: این شخص پیامبر ما محمد (ص) است. ^{۸۳} هم چنان که خود ایشان (ص) فرمودند: من دعای پدرم ابراهیم (ع) و بشارت عیسی (ع) هستم. دعاهای دیگر ابراهیم (ع) برای داشتن فرزند صالح (ابراهیم، ۳۹/۱۴) و دعای زکریا (ع) در همین مورد (آل عمران، ۳/۳۸ و ۳۹).

از سویی بسیاری از برگزیدگان افرادی هستند که در اثر دعای والدین برگزیده خود پا به عرصه وجود گذاشته و به مقامات والایی رسیدند و نه تنها خود آن فرزندان که ذریه آنها نیز نتیجه و اثر دعای اجداد آنهاست دعای زکریا (ع) (آل عمران، ۳۸/۳ و ۳۹). و نیز دعای همسر عمران (ع) و نذر او در مورد فرزندی که به دنیا می آورد و خداوند مریم (س) را به بهترین صورت پذیرفت. (آل عمران، ۳۵/۲) و این همان اصطفاای مریم (س) است و تطهیر وی و این استجاب دعای مادرش بود و نه تنها خود او که عیسی (ع) از او متولد می شود و او نیز آیتی برای جهانیان می گردد. ^{۸۴}

صبر: کلمه صبر به معنی امساک و خودداری در تنگناست. ^{۸۵} صبرت «الدابه» یعنی: من فلان حیوان را در جایی بدون علف حبس کردم و نیز «صبرت فلاناً» یعنی: بلایی بر سرش آوردم که بعداً می فهمد، بلایی که از آن خلاصی نخواهد یافت. صبر عبارت است از این که انسان در قلب خود استقامتی داشته باشد که بتواند کنترل نظام نفس خود را، که استقامت امر حیات انسانی و جلوگیری از اختلال آن بستگی به آن نظام دارد، در دست گرفته، دل خود را از تفرقه و فراموشی تدبیر و بی بصیرتی و به بیراهه رفتن فکر و فاسد شدن رای باز بدارد. و معنای صبر این نیست که انسان خود را آماده هر مصیبتی نموده صورت خود را بگیرد تا هرکس خواست او را سیلی بزند. ^{۸۶}

از جمله اخلاق پسندیده، صبر در برابر ناملایماتی است که به آدمی می رسد. پیامبران

اولوالعزم اسوه‌های صبر بوده‌اند (الاحقاف، ۳۵/۴۶).

گروه‌ها و افرادی در قرآن کریم به خاطر این وصف مورد ستایش خدای تعالی قرار گرفته‌اند. ابرار و نیکان؛ (الانسان، ۷۶/۵-۱۲)، صابران؛ (فصلت، ۳۴/۴۱ و ۳۵)، عباد الرحمن؛ (الفرقان، ۲۵/۶۳)، گروهی از اهل کتاب؛ (القصص، ۲۸/۵۲-۵۴) مهاجران در راه خدا؛ (النحل، ۱۶/۴۱ و ۴۲ و ۱۱۰).

افرادی نیز با این ویژگی به طور خاص و به صراحت مورد مدح قرار گرفته‌اند (یوسف، ۱۲/۸۳ و ۱۸) و (انبیاء، ۲۱/۸۵ و ۸۶).

پاکدامنی و عفت: مریم (س) از زنانی است که دارای اوصافی نیک و ستوده است از جمله: صفت «پاکدامنی و عفت». خداوند او را بر سایر زنان عصر خویش برتری داده و او را برگزیده است، (آل عمران، ۳/۴۲) و در چندین آیه مسأله پاکدامنی مریم (س) آمده است (مریم، ۱۹/۱۶-۱۸).

در روایات ذیل این آیات از پیامبر (ص) یا ائمه معصومین (ع) نقل شده است که حضرت فاطمه (س) نیز به پاکدامنی ستوده شده و فرموده‌اند خداوند به خاطر همین صفت، آتش را بر ذریه او حرام نموده است... یوسف (ع) نیز به صفت پاکی و خویشتن‌داری علاوه بر صفات دیگر ستوده شده است (یوسف، ۱۲/۳۳).

صدق: صدق مخالف کذب و به معنی راستی و راستگویی می‌باشد. صادق بودن یک ارزش است و از صفات والای انسانی است. افراد یا گروه‌هایی به خاطر داشتن این صفت مورد ستایش و مدح خداوند تعالی قرار گرفته‌اند.

اصولاً خداوند می‌خواهد صادقین را از دیگران جدا کند و بازشناسد و به سبب این صفت آنها را پاداش دهد.^{۸۷} صادقین کسانی هستند که طالب فضل و خشنودی خدا می‌باشند و به یاری خدا و پیامبر برخاسته‌اند (الحشر، ۸/۵۹). خداوند افرادی را به خاطر دارابودن این صفت بسیار ستوده و آنها را برای اموری مهم، چون: رسالت و... برگزیده است و از صداقت آنها با وصف صدیقین یاد نموده است.

ابراهیم (ع) نمونه‌ای بارز و اسوه کامل از این برگزیدگان و از صدیقین است (مریم، ۱۹/۴۱). از دیگر الگوهای صداقت که با واژه صدیق از او یاد شده است. ادريس (ع) است (مریم، ۱۹/۵۶). مریم (س) نیز در زمره کسانی است که از پیامبران نیست ولی از صدیقین است.

(المائدة، ۵/ ۷۵) و (التحریم، ۶۶/ ۱۲). یوسف (ع) نیز از صدیقین است .

یکی از موارد صدق، صدق در وعده است . کسی که حرف و عملش یکی است . اسماعیل (ع) از نمونه های عینی صدیقین است به تعبیر قرآن او «صادق الوعد» است . (مریم، ۱۹/ ۵۴) .

صلاح : ملاک بعدی صالح بودن است . صالح بودن در کنار ویژگی ایمان و ... ، مجموعه ای را تشکیل می دهد که هر یک مکمل دیگری است .

واژه صلاح در لغت و اصطلاح : واژه صلاح به معنی لیاقت است .^{۸۸} صلاح در قرآن کریم ، هم به عمل انسان نسبت داده شده است - عمل صالح - و هم به خود انسان - فرد صالح - .^{۸۹}

عمل صالح عملی است که شایسته است مورد قبول خدا واقع شود ، چون مهر ذلت ، عبودیت و اخلاص به آن خورده است .^{۹۰} و نیز صلاح عمل ، به معنی آمادگی و لیاقت آن برای داخل شدن به لباس کرامت است .^{۹۱}

برگزیدگان صالح : در قرآن کریم خدای سبحان از پیامبرانی نام می برد که از صالحان بوده اند : زکریا (ع) و یحیی (ع) ، عیسی (ع) و الیاس (ع) همه از صالحان بوده اند . (الأنعام، ۶ / ۸۵) . اینها همه از ذریه نوح می باشند .^{۹۲} حال ذریه پسری یا دختری مانند عیسی (ع) و بشارت تولد اسحق (ع) به ابراهیم (ع) و این که او پیامبری از صالحان است در آیه شریفه ذکر گردیده است . (الصافات، ۳۷ / ۱۱۲) .

سلیمان (ع) از خداوند می خواهد که : «خدایا مرا بخوان و وارد کن تا به خاطر نعمتی که به من و پدر و مادرم انعام و مرحمت فرموده ای شکر تو را گزارم و عملی شایسته - صالح - انجام دهم که آن را پسندی و مرا به رحمت خویش در صف بندگان شایسته - صالح - ات درآور» (النمل، ۲۷ / ۱۹) . با اینکه او و پدر و مادرش از صالحان هستند ؛ زیرا او و پدر و مادرش به حکم آیه از افرادی هستند که بر آنها انعام شده است «راه کسانی که بر آنها انعام کردی» یعنی : راه مستقیم (النساء، ۴ / ۶۹) و آنها از اهل صراط مستقیم بوده اند ؛ با این وجود از خدا می خواهد باطن او را به سوی سعادت بخواند .

یونس (ع) یکی دیگر از برگزیدگان است . پروردگارش او را برگزید «فاجتباها» و از صالحانش قرار داد . فرشتگان به زکریا بشارت تولد یحیی را دادند که علاوه بر داشتن اوصاف

ویژه و والا، پیامبری از صالحان است. (آل عمران، ۳ / ۳۹). عیسی (ع) که خداوند بشارت ولادت او را نیز به مریم (س) می‌دهد، در حالی که او: «در دنیا و آخرت آبرومند بوده و از مقربین ... و از صالحین می‌باشد». (آل عمران، ۳ / ۴۵ و ۴۶).

از دیگر صالحین که در قرآن کریم به صراحت نام برده نشده ولی در روایات و تبیین آیات از طریق فریقین از صالحین نام برده شده، علی بن ابی طالب (ع) است. او صالح المومنین است. «هر کس قصد آزار پیامبر (ص) را داشته باشد همه بدانند که خداوند مولای اوست و جبرئیل و صالح مومنان و فرشتگان نیز بعد از آن پشتیبان اویند» (التحریم، ۴/۶۶). ۹۳

از آنچه در این نوشته گذشت به طور خلاصه چنین بر می‌آید: خداوند تعالی دارای صفات نیک است و انسان را نیز آفریده تا از تن خاکی خود دور شده و به جنبه ملکوتی اش طی طریق نماید. تمامی صفات خوب و خداگونه را در فطرت انسان‌ها قرار داده است و راه را نیز به او نمایانده، ولی همه انسان‌ها به راحتی این مسیر را طی نمی‌کنند. اما انسان‌هایی نیز وجود داشته و دارند که مطیع محض خداوند و دستورات او می‌باشند. و خداوند با دانش نامحدود خود از پیش به آنها شناخت داشته است. پس خداوند همین انسان را برگزیده تا واسطه بین او و سایر مردم باشند و تا به بقیه نشان دهد که می‌شود چنین اسوه‌ها و نمونه‌هایی وجود داشته باشد. آنها که تمامی صفات خداگونه را در خود داشته و پیوسته به تقویت آن پرداخته‌اند. آنها قابلیت و شایستگی پذیرش بار امانت رسالت و هدایت مردم را داشته‌اند. بی‌شک آنان در اوصاف نیک و خداگونه در میان مردم عصر خویش سرآمد و مقدم بوده‌اند و در بالاترین حد از صفات والای انسانی قرار داشته‌اند و گرنه صلاحیت این واسطه بودن را ندارند، اوصافی که مورد رضایت خدای تعالی بوده و نظر او را به آنها جلب نموده است. آنگاه چنین افرادی از عنایات و مراقبت‌های ویژه خدای تعالی در دنیا و آخرت برخوردار می‌گردند.

ملاک‌های گزینش این افراد و صلاحیت آنها در نظر خداوند تعالی بیان گردید. به سختی می‌توان یک مبنا را به عنوان ملاک اصلی مطرح نمود چرا که بعضی از این مبانی رابطه‌ای بسیار نزدیک دارند اما به نظر می‌رسد ملاک اسلام رابطه مستقیم و تطبیق کامل با مقام اصطفاء را داراست این انسان که جامع صفات نیک است و پیوسته به سوی خدا گام برمی‌دارد باید بتواند دیگر انسانها را نیز با خود به همراه ببرد.

بنابراین این برگزیده باید تسلیم محض خداوند باشد. بهترین صورتی که می شود تصور کرد این که او فردی باشد که سراسر وجودش، از فکر و قلب و عمل و ... همه و همه تنها برای خدا باشد. چون اصطفاء نیز برگزیده خالص یک چیز و اصلح و بهترین آن می باشد. بهترین بنده، خالص ترین بنده است که از هر چیز غیر خدا پاک باشد.

۱. العین، ۱۶۲/۷/ «صفو»؛ جهره اللغة، ۸۹۳/۲ و «خیر» .
- ۱۰۷۶/ «صفو»؛ مقایس اللغة، ۲۹۲/۳؛ لسان العرب، ۲۵۰/۱
- ۱۴/۴۶۴-۴۶۲؛ تاج العروس، ۶۰۱/۱۹ «صفو» .
۲. الصحاح تاج اللغة، ۲۴۰۱/۶/ «صفا»؛ المفردات/ ۴۸۷/ «صفو» .
۳. مقایس اللغة، ۲۹۲/۳؛ المفردات/ ۴۸۸/ «صفو» .
۴. مقایس اللغة، ۲۹۲/۳؛ قاموس قرآن، ۱۳۶/۴ .
۵. الصحاح تاج اللغة، ۲۴۰۱/۶؛ مقایس اللغة، ۲۹۲/۳ .
۶. المفردات/ ۴۸۸؛ المحيط فی اللغة، ۲/ ۲۳۵/ «صفو» .
۷. لسان العرب، ۴۶۲/۱۴ .
۸. تاج العروس، ۶۰۱/۱۹ .
۹. همان .
۱۰. العین، ۱۶۳/۷ .
۱۱. تهذیب اللغة، ۲۲۶/۴ .
۱۲. در روایت از امام صادق (ع) است: «...لنا الأنفال ولنا صفوا لمال»، الکافی، ۱/ ۵۴۶/ ح ۱۷ .
۱۳. قاموس قرآن، ۳۱۸/۲ .
۱۴. العین، ۳۰۱/ ۴ و ۳۰۲؛ تهذیب اللغة، ۷/ ۵۵۵- ۵۴۶ .
۱۵. لسان العرب، ۲۶۷/۴-۲۶۴؛ تاج العروس، ۲۵۰/۱
- ۲۵۱-؛ فرهنگ دهخدا، ۶/ ۸۹۴۴ و ۸۹۳۱؛ صحاح اللغة، ۲۵۱-
۲۹. المفردات/ ۳۰۲ .
۳۰. همان؛ تاج العروس، ۶/ ۳۷۹ .
۳۱. تاج العروس، ۶/ ۳۷۹ .
۱۶. جمهرة اللغة، ۱/ ۳۱۲؛ تاج العروس، ۱/ ۲۵۰- ۲۵۱ .
۱۷. تهذیب اللغة، ۷/ ۵۴۶؛ فرهنگ دهخدا، ۶/ ۸۹۴۴ و ۸۹۳۱ .
۱۸. صحاح اللغة، ۲/ ۶۵۲-۶۵۱؛ تاج العروس، ۱/ ۲۵۰- ۲۵۱ .
۱۹. قاموس قرآن «قرشی»، ۲- ۳۱۷/۱ .
۲۰. همان .
۲۱. لسان العرب، ۴/ ۲۶۷-۲۶۴؛ تاج العروس، از ۲۵۰- ۲۵۱ .
۲۲. دهخدا، ۶/ ۸۹۳۱ و ۸۹۴۴ .
۲۳. همان .
۲۴. همان .
۲۵. همان، لسان العرب، ۴/ ۲۶۴-۲۶۷ .
۲۶. همان .
۲۷. تاج العروس، ۶/ ۳۷۹ .
۲۸. جمهرة اللغة، ۱/ ۳۱۲؛ المفردات/ ۳۰۲؛ لسان العرب، ۴/ ۲۶۴-۲۶۷؛ أقرب الموارد، ۱/ ۳۱۱-۳۱۲؛ ۳/ ۱۵۹ .

۳۲. همان؛ المفردات/ ۳۰۲.
۳۳. همان؛ این در حالی است که قرشی در قاموس «قاموس قرآن، ۲/ ۳۱۸-۳۱۷» خود آورده است: برگزیدن و انتخاب را اختیار گویم زیرا شیء برگزیده نسبت به برگزیننده، دلپسند و مرغوب است، مانند: «وَلَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَيَّ عَلِيمٌ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ» (الدخان، ۴۴/ ۳۲) روی علمی که داریم آنان را بر مردم برگزیدیم. ونیز: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» (طه، ۲۰/ ۱۳).
۳۴. التحقيق في كلمات القرآن، ۳/ ۱۵۹.
۳۵. التحقيق في كلمات القرآن، ۲/ ۵۲.
۳۶. العين، ۶/ ۱۹۲/ «جبی».
۳۷. المفردات/ ۱۸۱/ «جبی».
۳۸. قاموس قرآن، ۲/ ۱۶؛ أقرب الموارد، ۱/ ۱۰۲؛ لسان العرب، ۱۴/ ۱۳۰.
۳۹. الميزان، ۱۶/ ۹۶.
۴۰. همان، ۱/ ۴۵۴.
۴۱. ترجمه اصول کافی، ۳/ ۷۶؛ معانی الاخبار/ ۱۸۵.
۴۲. مانند: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (الکهف، ۱۸/ ۶۵). پس آن دو - موسی (ع) و شاگردش - بنده ای از بندگان ما را یافتند که به او رحمتی از نزد خود داده بودیم و دانشی از نزد خود به او آموخته بودیم. - منظور! حضرت خضر (ع) است. -
۴۳. البقرة، ۲/ ۱۳۰ و ۱۳۱.
۴۴. آل عمران، ۳/ ۶۷.
۴۵. ترجمه اصول کافی، ۳/ ۲۵؛ کنز الدقائق، ۳/ ۱۲۶؛ نور الثقلین، ۱/ ۳۵۲.
۴۶. ترجمه المیزان، ۳/ ۴۰۰.
۴۷. البقرة، ۲/ ۱۳۲.
۴۸. بحار الأنوار، ۱۲/ ۸۸ گفته شده به کلمه توحید.
۴۹. البقرة، ۲/ ۱۲۸.
۵۰. ر. ر. ک: ترجمه المیزان، ۱۱/ ۲۱۹ به بعد.
۵۱. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ۱/ ۱۶۸.
۵۲. ترجمه اصول کافی، ۳/ ۲۵.
۵۳. همان، ۳/ ۲۶.
۵۴. المیزان، ۷/ ۲۲۱.
۵۵. کنز الدقائق، ۲/ ۱۶۶.
۵۶. همان؛ تفسیر عیاشی، ۱/ ۶۱/ ح ۱۰۳ و ۱۰۴.
۵۷. تفسیر نورالثقلین، ۳/ ۹۴ و ۷۸۶.
۵۸. ن. ک: آیات: (الانعام، ۶/ ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۱۶۱؛ الروم، ۳۰/ ۳۰)؛ ترجمه المیزان، ۷/ ۲۲۱ و ۲۶۷ و ۲۶۸.
۵۹. همان، ۴/ ۵۷.
۶۰. همان/ ۵۹.
۶۱. وصف شکور در قرآن کریم در رابطه با خداوند با وصف «غفور» و در مورد انسان با وصف «صَبَّار» به کار رفته است.
۶۲. الأسراء، ۱۷/ ۳.
۶۳. در المثلث، ۴/ ۱۶۲.
۶۴. بحار الأنوار، ۱۲/ ۶۹؛ علل الشرایع، ۱/ ۳۵/ ح ۶.
۶۵. تفسیر برهان، ۲/ ۴۰۵/ ح ۲؛ ترجمه المیزان، ۱۳/ ۵۷.
۶۶. ص، ۳۸/ ۱۷.
۶۷. ترجمه المیزان، ۱۷/ ۲۸۸ به بعد.
۶۸. همان، ۱۷/ ۳۲۳.
۶۹. همان، ۴/ ۲۸.
۷۰. الاحقاف، ۴۶/ ۱۲ و ۱۳.
۷۱. النحل، ۱۶/ ۹۰.
۷۲. همان.
۷۳. الرحمن، ۵۵/ ۶۰.
۷۴. البقرة، ۲/ ۸۳؛ النساء، ۴/ ۳۶؛ الانعام، ۶/ ۱۵۱؛ الأسراء، ۱۷/ ۲۳؛ الاحقاف، ۴۶/ ۱۵.
۷۵. البقرة، ۲/ ۱۱۲؛ النحل، ۱۶/ ۱۲۸.
۷۶. هود، ۱۱/ ۱۱۵.
۷۷. الصفات، ۳۷/ ۱۰۵؛ یوسف، ۱۲/ ۲۲.

٧٨. الصافات، ٨٠/٣٧.
٧٩. ر. ك: سباء، ٤٧/٣٤؛ الانعام، ٩٠/٦؛ هود، ١١/١١.
٨٠. الشورى، ٢٣/٤٢.
٨١. كنز الدقائق، ٧٢/١١.
٨٢. ترجمه الميزان، ٤٢/٢.
٨٣. عدة الداعى، ١٢٣/١٢٤ و ١٢٤.
٨٤. بحار الأنوار، ٨٨/١٢.
٨٥. ر. ك: ترجمه الميزان، ٢٨٧/٣ و ٢٧٠ و ٢٧١؛ بحار الأنوار، ٢٠٢/١٤.
٨٥. المفردات، ٤٧٤/«صبر».
٨٦. الميزان، ١١/١٤١.
٨٧. الأحزاب، ٢٤-٨/٣٣؛ ترجمه الميزان، ٤٥٨/١.
٨٨. همان.
٨٩. الكهف، ١٨/١١٠؛ النور، ٣٢/٢٤.
٩٠. ترجمه الميزان، ٢٩/١٧ و ٣٠.
٩١. همان، ٤٥٨/١ به بعد،
٩٢. همان، ٣٣٥/٧.
٩٣. ر. ك: مجمع البيان، ٣٠٦/١٠؛ ترجمه الميزان، ٥٥٦/١٩؛ تفسير قمى، ٣٧٧/٢؛ درّ المشور، ٢٤٤/٦؛ البرهان، ٢٥٣/٤ ح ٢.